

دیروز امروز فردا

نیره قاسمی زادیان



۱ شهریور ۱۳۷۷، نگاه‌ها رنگ و بوی معنویت آسمان لاجوردی گرفت

پرواز شورانگیز سید، نگاه‌های به مال و مقام و شهرت دوخته را متوجه آسمان کرد. سید، آن قدر خوب بود که تهمت‌های نامردان، او را حتی بعد از شهادت رها نکرد. خیلی‌ها تلاش کردند، تا با ساختن جناح تازه نفسی از حجره و بازار، سید را در حجره‌ی محقر و بر روی دوچرخه‌ی قناعتش، هدف آماج تبلیغات ضد سرمایه داری قرار دهند. اما عجا از این همه صبر و سکوت که دست بداندیش‌ها و نایب‌کاری‌ها را رو کرد.

آری شهید سید اسدالله لاجوردی، هجرت خون چکانش را نیز به موجی از افشاگری و روشن‌گری تبدیل کرد.

۴ شهریور ۱۳۵۸، بعد از بیست سال انتظار، حاج مهدی عراقی به همراه فرزندش حسام به آرزوی خود-شهادت - رسید.

آقای عسکر اولادی می‌گوید: در روزهای آخر قبل از شهادتش در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی... شهید عراقی با لحن خاصی گفت: از زندان آزاد شدیم، نهضت تبدیل به انقلاب شد... نکند که ما در رخت‌خواب حرام شویم و از فیض شهادت محروم گردیم... ما همراه شهیدان فراوانی بودیم. همه‌ی شهیدان را به خاک سپردیم، ولی خود زنده‌ایم، نکند حرام شویم. و پیرمرد وی، خمینی کبیر فصل الخطاب کلام را فرمود که: او می‌بایست شهید می‌شد، برای او مردن در رخت‌خواب، کوچک بود.

۸ شهریور ۱۳۶۰، در حادثه‌ی بمب‌گذاری در ساختمان نخست‌وزیری، محمد علی رجایی و دکتر محمد جواد باهنر در آتش کینه‌ی منافقین سوختند.



رسیدیم سپاه، شب جمعه بود و مراسم دعای کمیل، بعد از مراسم دورش را گرفتیم و درد دل کردیم، کسی از او خواست جریان بنی صدر را برایمان بگوید که چه کار می‌کند، ما پا او چکار کنیم. گفت: من در ماه رمضان از این حرف‌ها نمی‌زنم.

هرچه اصرار کردیم: نگفت، گفتیم: بعضی توی همین سپاه طرفدار بنی صدرند، آن‌ها باید بفهمند اشتباه می‌کنند یا نه؟! گفت: من فقط مقلد امامم و امام هم فرمود از او چیزی نگوئید.

من هم چیزی نمی‌گویم. غیبت می‌شود. تخلف از امر امام هم هست.

با آن همه نامردی که بنی صدر، در حق شهید رجایی کرده بود، حتی حاضر نشد حقیقت‌هایی را که مثل روز روشن بود به زبان بیاورد.

هروقت از شهید باهنر سؤال کردیم، سمبل ساده‌زیستی بین دوستان اعضای شورای انقلاب چه کسی است؟ او حضرت آیت الله خامنه‌ای را معرفی می‌کرد. معتقد بود، اگر زندگی درویشی و زاهدانه می‌خواهید، به سراغ زندگی آقای خامنه‌ای بروید. خودش هم نمونه‌ی کامل ساده زیستی بود.

۹ شهریور ۱۳۵۷، ناپدید شدن مغز متفکر اسلامی، سیدموسی صدر.

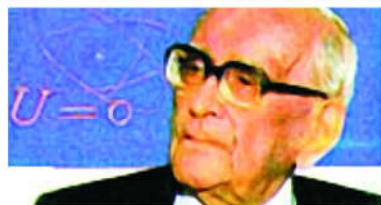
امام صدر شعار «السلاح زینة الرجل» را در لبنان فریاد کرد و اهالی جنوب را به مقاومت در برابر تجاوزات وحشیانه‌ی اسرائیل دعوت نمود. جمله‌ی معروفش برای همیشه در آذهای فلسطینیان خواهد ماند که گفت: «مقاومت فلسطینی شعله‌ای است مقدس که ما آن را باجسم و جان خود حفظ خواهیم کرد.»



۱۰ شهریور ۱۳۶۵، شهادت محمود کاوه، مرد بزرگی که با سن کش کارهای بزرگی کرد.

با بچه‌ها که طرف بود، می‌گفت: «اگه ممکنه این قسمت رو بیش تر تقویت کنید.» یا می‌گفت: «اگه ممکنه این نقص‌ها هست، لطف کنید برطرف کنید» به فرمانده‌ها که می‌رسید، می‌گفت: «خجالت نمی‌کشی؟ این همه وقته داری می‌جنگی، باز وضعت اینه؟»

می‌گفت: «تبروی بسیجی اومده برای خدا بجنگه، مشکل نداره، از بی‌عرضگی ماست که نمی‌تونیم سازمان دهیش کنیم.»



۱۲ شهریور ۱۳۷۱، در گذشت پدر فیزیک نوین ایران، پروفیسور حسابی.

یکی از روش‌های آقای دکتر برای علاقه‌مند کردن دانشجویان به علم و تحقیق، جدی گرفتن سؤالات دانشجویان بود. وقتی دانشجویی می‌آمد و سؤالی می‌کرد، دکتر با همه‌ی سوابق علمی و تحقیقاتی‌اش با دقت سؤال را گوش می‌کرد. اسم و آدرس طرف را

می‌پرسید و یادداشت می‌کرد. بعد می‌گفت: ببخشید، من جواب دقیق سؤال شما را نمی‌دانم. می‌آمد منزل، مدت‌ها روی آن سؤال کار می‌کرد. گاه به مراکز انتشاراتی معتبر خارجی نامه می‌نوشت تا برایشان در موضوع مورد سؤال، کتاب و مجله ارسال کنند. می‌گفت: می‌خواهم مطمئن باشم آیا جوابی که من به این سؤال می‌دهم مطابق آخرین دستاوردهای علمی هست یا خیر؟!

روزی که جواب را روی یک صفحه‌ی تمیز تحویل دانشجو می‌داد. طرف تعجب می‌کرد که آقای دکتر این قدر روی سؤال او کار کرده. «به نقل از مهندس سید ایرج حسابی»

۱۴ شهریور ۱۳۶۰، شهادت پارسای پرتلاش، شهید آیت الله قدوسی و سرتیپ وحید دستجردی توسط منافقین.

شهید قدوسی می‌گفت: نمی‌رویم در قله‌ی شناخت منزل بگیریم، بلکه به قله شناخت می‌رویم، تا تمام جوانب را ببینیم. و همه جانبه‌تر عمل کنیم، ولی باکمان نیست، اگر رسیدن به آن سی سال طول کشد. زمان مطرح نیست. سرعت معقول بدون تلف کردن دقیقه‌ای...



۱۷ شهریور ۱۳۵۷، جمعه‌ی سپاه طاغوت و روز سرخ ملت ایران.

هفته شهریور، روزی که امت در پیروی از فرمان امام کفن «شهادت» پوشید و به مسلخ «ژاله» آمد، تا از خون خویش، میدان ژاله را «میدان لاله» کند... و میدان «شهادت»

هفته شهریور، تکرار شهادت علی‌اصغرها بود، ولی نه بر روی دست پدر، بلکه در آغوش مادران...

۱۸ شهریور ۱۳۴۸، درگذشت ناگهانی و مرموز جلال آل قلم.

به انگیزه‌ی خونی که در پانزده خرداد چهل و دو از مردم تهران ریخته شد و روشن‌فکران در مقابلش دست‌های خود را به بی‌اعتنایی شستند... ما درست آن روز که امکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگ‌داشت شهیدان قناعت ورزیدیم، دربان گورستان‌ها از آب درآمدیم. «زنده یاد مرحوم جلال آل احمد»



۱۹ شهریور ۱۳۵۸، ارتحال آیت الله سید محمود طالقانی، ابوذر امام.

امام خمینی غم خود را از حادثه‌ی جان‌کاه رحلت ایشان، در پیامش به ملت داغدار ایران چنین بیان کرد:

«...من انتظار نداشتم که بمانم و دوستان عزیز و پراچ خودم را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله‌ی حضرت ابوذر بود و زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده، مرگ او زودرس بود و عمر او پر برکت.»



۲۰ شهریور ۱۳۶۰، شهادت جلوه‌ی اخلاص، آیت الله سید اسدالله مدنی «دومین شهید محراب»

ایشان فرمود: «من در دو موضوع نسبت به خودم شک کردم. یکی این که به من می‌گویند: سید اسدالله! آیا واقعاً من از اولاد پیامبر هستم؟ و دیگر این که آیا من لیاقت آن را دارم که در راه خدا شهید شوم یا نه؟ روزی به حرم حسین (علیه السلام) رفتم و در آن جا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد. پس از مدتی، یک شب امام حسین (علیه السلام) را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی بر سرم کشید و این جمله را فرمود: «یا بنی انت مقتول» یعنی ای فرزندم کشته می‌شوی که جواب دو سؤال من در آن بود، امام فرمود: فرزندم! پس من سید هستم و دیگر به من بشارت داد که من شهید می‌شوم.



۲۱ شهریور ۱۳۹۹ ش، شهادت خروش حماسه‌ها. شیخ محمد خیابانی.

شیخ عقیده داشت، انسان باید در زندگی چنان مشغول کار شود که گویا هیچ وقت نخواهد مرد.



۲۷ شهریور ۶۷، درگذشت شاعر متعهد نامور، استاد محمدحسین شهریار

مژده‌ای دل! که نجات از ظلماتم دادند و زکف خضر نبی، آب حیاتم دادند تشنه‌ی بادیه‌ی عشوه‌ی ذاتم دیدند جامی از چشمه‌ی اسماء و صفاتم دادند کور سوی زدم آن قدر به شب، تا چون شمع محرم دیده و ره در خلواتم دادند تاکنم کام جهانی شکرین، چون حافظ کسلکی از نیشکر و شاخ نباتم دادند «استاد شهریار»



آغاز ماه رجب، روزی که زمان ظهور رحمت خاص خداوند است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند متعال در آسمان هفتم نوشته‌ای را قرار داده است که «داعی» گفته می‌شود. هنگامی که ماه رجب آمد، این نوشته در هر شب این ماه تا صبح می‌گوید: خوشا به حال تسبیح کنندگان خدا، خوشا به حال فرمان‌برداران خدا. خدای متعال می‌فرماید: هم‌نشین کسی هستم که با من هم‌نشینی کند، فرمان‌بردار کسی هستم که فرمان‌بردارم باشد و بخشنده‌ی خواهان بخشایش هستم.

ماه، ماه من، بنده بنده من و رحمت رحمت من است... این ماه را رشته‌ای بین خود و بندگانم قرار دادم که هرکس آن را بگیرد، به من می‌رسد.»

۱ رجب: میلاد ناخدای اقیانوس‌های دانش، حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

«ای گروه پیروان ما! وصیت‌های ما را بشنوید و فهم کنید و پیمان ما را با دوستانمان بشناسید. در گفتار تان صادق باشید، با دل هایتان به مردم محبت کنید، با اموالتان به دیگران موااسات و برادری کنید. هرگز به دوستان و هواداران تان پشت نکنید»

۳ رجب: شهادت هادی امت، حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

«جدال و جر و بحث، دوستی‌های کهن را خراب می‌کند» «امام هادی (علیه السلام)»

سلام بر جان روشن و ضمیر فروزان‌ش که با نیایش و نجوا با خدا مانوس بود و سجاده و سحر، گواه یک عمر تهجد و شب زنده داری‌اش.

۱۰ رجب، میلاد فرخنده‌ترین مولود امامان، حضرت امام جواد (علیه السلام)

خودش فرمود: «...من حق می‌گویم و صدق می‌نمایانم، به خدا سوگند، اگر نبود بیم آن که باطل علیه ما بشورد و ذریه‌ی کفر دست به گمراهی خلق زنند، و اهل شرک و شک و نفاق، برضد ما توطئه کنند، سخنانی می‌گفتم که اولین و آخرین به شگفت و حیرت آیند...»

آنگاه دست بردهان خویش نهاد و خطاب به خودش چنین گفت:

«ای محمد! آن گونه که پدرانم دم فرو بستند، توهم دم فروبند و آن سان که رسولان صاحب عزم شکیب کردند، توهم صبر کن.»

۱۳ رجب، میلاد صاحب علم ازلی، لطف ابدی، مولا علی امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در آینه‌ی جمال و کمال، زلال‌ترین و شفاف‌ترین چهره، چهره‌ی علی (علیه السلام) است.

اگر آینه گردی، در قاب دلت جز سیمای علی (علیه السلام) نمی‌یابی. «استاد محدثی»

۱۵ رجب: شهادت زهرای کربلا، صدیقه‌ی صفوی، زینب کبری (علیه السلام)

سلام بر تو! که از مدینه تا شام، پرچم نهضت برادر را به دوش کشیدی، سلام بر تو! که می‌گویند در میان گودال قتل‌گاه، خاک بر سر ریختی و...

و سلام بر ما! که فقط همین را از تو می‌دانیم! سلام بر ما که برایت نذر و نیاز می‌کنیم و حتی یک جمله از خطبه‌ی تو را در کوفه و شام در یاد نداریم.

ای بانو! بیخش ما را، اگر تو را غریب جلوه دادیم و این گونه حقت را ادا کردیم و تو را بی‌چاره و درمانده و کتک خورده نامیدیم... تو، این گونه نبودی.

پس سلام بر تو! که ادب عشق را استادی، و بالاخره... سلام بر تو که با جمله‌ای در گودال قتلگاه، عشق را بازنویسی کرده‌ای:

...پدرم به فدای کسی که جان زینب برای او آفریده شده است... «محمد سادات اخری»

۲۵ رجب، شهادت قبله‌ی نیازها و پناه نیازمندان حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

سلام بر نام معطر و زیبایش، بر سجاده‌ای که از اشک‌های او خیس می‌شد. بر گوهرهای غلطان اشک، که بر صورت مبارکش جاری می‌شد.

سلام بر مرقد نورافشانش در «کاظمین» که آسمان تیره‌ی عراق را روشن ساخته است.

سلام بر امامی که ایران ما، پیکر پاک بسیاری از فرزندان و نوادگان او را در آغوش کشیده است.

۲۷ رجب، بعثت نور اول، عقل اول، رحمة للعالمین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

و خداوند را چه تدبیرهایی شگفت و زیباست، در آراستن چهره‌ی خلقت و افروختن مشعل هدایت، خدا خواست تا چهره‌ی آفرینش را روشن کند، «محمد» را آفرید.

خواست تا بر آدمیان منت نهد و تا عالم را به طراوت بهار مبدل سازد و شب کائنات را به روز روشنائی و فروغ وحی، بپاراید، «مصطفی» را برگزید و برانگیخت. دامن‌دهی بعثت آن مبعوث، تا همیشه تاریخ گسترده باد.

«استاد محدثی»



تو می‌آیی و مهربانی‌ات را بین ما تقسیم می‌کنی. می‌آیی و از آدینه برای ما سخن می‌گویی، می‌آیی و فصل صلوات را شکوفا می‌کنی. تو می‌آیی تا ما را به پل‌های آسمان آشنا کنی. می‌آیی تا به ما بگویی که مزرعه‌ی سبز سخاوت، همیشه از آن ماست. ای عزیز دل و جان‌ها! ما به یک روز سپید، چشم دل دوخته‌ایم، لب گل‌خانه‌ی نور، قدم سبز تورا منتظریم.

«جواد یغمی»

